

مقدمه

پس از آن که کتاب «شاهدان صادق» را نوشتم و نسخه خطی آن را به دوستان و آشنایان و فضلا دادم که مطالعه کنند، آنان نظر دادند که اگر کتابی نوشته شود که جنبه داستانی آن بیش تر باشد، برای خوانندگان جذاب تر خواهد بود. بنده با تاءملی که داشتم دریافتم که این پیشنهاد درست است. مخصوصا زمانی که هشت سال جنگ را پشت سر گذاشته ایم. ویرانی و کشت و کشتار، بوی خون و باروت، مجروح و معلول و شهید همه جا را فرا گرفته است. در زمانی که افکار خسته، بدن ها کوفته، چشم ها در اثر اندوه جبهه و انتظار فرزندان و بستگان کم رونق شده، گوش ها در اثر شنیدن صدای توپ و تانک و گلوله و خمپاره و انفجار بمب و موشک و راکت، در وقت و بی وقت، در سر شب و نیمه های آن، در اول صبح و موقع سحر، در شب عید، در ماه مبارک رمضان، در شهر و روستا، پر از صداها و وحشت ناک شده. زمانی که خانه های محرومان، مغازه ها و بازار، مؤسسه و تجارت خانه، بهداری و بیمارستان، دبستان و دانشگاه، تلمبه خانه و راه آهن و ویران و به آتش کشیده شده.

در زمانی که به فرموده امام امت، خمینی کبیر و رهبر بزرگ انقلاب، این سلاله نبوت: شیطان بزرگ آمریکا، شرق و غرب، شیاطین بزرگ و کوچک، هم پیمانان آنان، سردم داران شرک و کفر، سران مرتجع منطقه، منافقان کور دل و از خدا بی خبر، همه علیه اسلام و مسلمین کمر بسته و دشمنان دیروز، دوستان و متحدان امروز شده اند، در یک چنین روزگاری به کفر افتادم کتابی را بنویسم که هم جنبه داستانی داشته و هم سازنده باشد. این بود که «موضوع شیطان شناسی» را برگزیدم. به عقیده من ایمان دو جزء دارد. یکی خداشناسی و دیگری شیطان شناسی، اگر بخواهیم به درستی خداشناس و یکتاپرست باشیم چاره ای نیست جز شناخت ضد خدا.

روایتی که فرمود: «تعرف الاشياء باضدادها» بدین معنا است که هر چیزی را باید با ضد آن شناخت، یعنی تا ضد نباشد چیزی به خوبی شناخته نمی شود، مانند شب که ضد روز، ظلمت ضد روشنایی، فقر و گرسنگی و بی چیزی ضد غنا و سیری و ثروت، مریضی ضد سلامت، ناامنی و هرج و مرج ضد امنیت، سرما ضد گرما، جهالت و نادانی ضد علم و دانایی، بی عقلی ضد عقل است: که اگر این اضداد نباشند ارزش روز، روشنایی، ثروت، سلامت، علم و عقل درست به دست نمی آید.

از همین رو خداشناسی انسان، کامل نمی شود مرگ این که انسان، شیطان شناس هم باشد. هر چه انسان شیطان شناسی اش بیشتر باشد، مکر و خدعه های شیطان، قسم دروغ خوردن، وسوسه ها، فتنه ها، حيله ها، وعده های دروغ دادن، دل سوزی بی جا و هزاران هزار نیرنگ شیطان را می شناسد و دیگر دنبال او نیم رود و گول وسوسه های زودگذر او را نمی خورد و می داند که دشمن هر که باشد، دشمن است. دشمن ناامید از همه چیز، و رانده شده ای مانند شیطان هیچ وقت به راه نمی آید و آشتی نیم کند، وقتی شخص دنبال او نرفت خواه ناخواه دنبال خدا خواهد رفت. پس نیمی از خداشناسی، شیطان شناسی است. کوتاه سخن این که، نوشتار پیش روی شما مربوط به شیطان و شیطان صفات می باشد. امید که خوانندگان عزیز و محترم او را به خوبی بشناسند تا در نتیجه، خدا را بهتر بشناسند.

تعریف شیطان

از قدیم الایام، افسانه شیطان، همواره انسانها را در دنیایی از وحشت و ابهام فرو برده بود و هم چنان ادامه دارد.

می گویند: بچه های بازی گوش و نافرمان و زیرک شیطان اند، افراد منحرف را شیطان اغوا کرده، هر کار بد فرجامی از وسوسه های شیطان است و در هر کار بدشگونی شیطان دست دارد.

می گویند: شیطان در همه جا هست، اعوان و انصارش در همه جا

وجود دارند، او با همه مردم کار دارد، در برابر همه قد علم می کند، هر انسانی رابه بهانه ای فریب می دهد و دام های گوناگون در اختیار دارد. شیطان در ذهن بچه ها عامل وحشت و ترس و وسیله ای برای رام کردن و ترسانیدن آنان است. قصه نویسان، برای سرگرمی کودکان از شیطان یک موجود خیالی ساخته و از نخستین سال های زندگی، یک شب و وحشتناک و یک قدرت اسرار آمیز در ذهنشان می آفرینند. می گویند: برای بزرگ سالان، شیطان عامل فریب و گناه است، انسان رابه معصیت و می دارد، تمایلات نفسانی را بیدار می کند، موجب سقوط و لغزش انسان می شود، خواسته ها نامشروع را پدید می آورد، باعث تجاوز و تعدی می گردد، شهوات ویران گر را تحریک می کند، خشم و غضب را شعله ور می سازد، مصیبت و رنج می آفریند، آدمی را به تباهی و فساد می کشاند، لجاجت و خودسری را رونق می دهد. و نیز: تمامی این صفات از شیطان و کار او است، انسان از روی ندامت بافریادی بلند می گوید: نفرین بر شیطان، لعنت خدا و ملائکه بر او باد، این شیوه از زمان حضرت آدم علیه السلام معمول بوده که شیطان را مسئول هر کاری و عصیانی می دانسته اند. در تعریف او گفته اند: شیطان، قدرتی است نابکار و بسیار بدکردار، نیروی روحی است پلید و سرکش و طغیان گر، حقیقت مطلب این است که شیطان، اسم خاص نیست تا بر موجودی معین و مشخص دلالت کند و وجود مستقلی ندارد، اسمی است بی نشان، مانند سیمرغ که وجود خارجی ندارد و هیچ نام و نشانی برای او نیست، اغلب جاها که نام شیطان برده می شود مراد همان ابلیس است که از دستورهای خداوند سرپیچی و تکبر کرد. شیطان و طرف دارانش در طول تاریخ در مقابل نیکان و نیک سیرتان قرار داشته اند و خواهند داشت، مثنوی در پی این معنا بوده که گفت:

دو علم بر ساخت اسپید و سیاه

آن یکی آدم دیگر ابلیس راه

در میان آن دو لشکر گاه رفت

چالش و پیکار آنچه رفت رفت

هم چنان دور دوم هابیل شد

ضد نور پاک او قابیل شد

هم چنان این دو علم از عدل و جور

تا به نمرود آمد اندر دور دور

ضد ابراهیم گشت و خصم او

و آن دو لشکر کین گزار و جنگجو

چون درازی جنگ آمد ناخوشش

فیصل آن هر دو آمد آتشش

پس حکم کرد آتشی را و نکر

تا شود حل مشکل آن دو نفر

دور دور و قرن قرن این فریق

تا به فرعون و به موسای شفیق

سال ها اندر میانشان حرب بود

چون ز حد رفت و ملولی می فزود

آب دریا را حکم سازید حق

تا که ماند کی برد زین دو سبق

هم چنان تا دور و طور مصطفی

با ابوجهل آن سپهدار جفا

هم نکر سازید از قوم ثمود

صیحه ای که جانشان را در ربود

هم نکر سازید بهر قوم عاد

زود خیز تیز رو یعنی که باد

هم نکر سازید بر قارون زکین

در حلیمی این زمین پوشید کین

تا حلیمی زمین شد جمله قهر

(۱) برد قارون را و گنجش را به قعر

کلمه شیطان در قرآن هفتاد بار به صورت مفرد و هیجده بار به

صورت جمع به کار رفته است که روی هم ۸۸ مرتبه می شود.

شیطان اولین کسی که...

- شیطان: نخستین کسی بود که بعضی کارها را مرتکب شد و پیش از او کسی آنها را انجام نداده بود. و آنها از این قراراند:
- اولین کسی که قیاس نمود و خود را از حضرت آدم علیه السلام برتر و بالاتر دانست و گفت: من از آتشم و او از خاک در حالی که آتش از خاک بالاتر است.^(۲)
 - اولین کسی که در پیشگاه با عظمت الهی تکبر نمود و به دستور خالق خود عمل نکرد.^(۳)
 - اولین کسی که که معصیت و نافرمانی خدا را کرد و آشکارا با او مخالفت نمود.
 - اولین کسی که به دروغ گفت: خدا گفته از این درخت نخورید، چون درخت جاوید است و اگر کسی از آن بخورد تا ابد زنده می ماند و با خدا شریک می شود.^(۴)
 - اولین کسی که که قسم به دروغ خورد و گفت: من شما را نصیحت می کنم.^(۵)
 - اولین کسی که نماز خواند و یک رکعت آن چهار هزار سال طول کشید.^(۶)
 - اولین کسی که منبر رفت و برای ملائکه سخنرانی و صحبت کرد.
 - اولین کسی که که به خدا مشرک شد.
 - اولین کسی که که غنا و آواز خواند، همان زمانی که آدم علیه السلام از درخت نهی شده خورد.^(۷)
 - اولین کسی که از خوشحالی سرود خواند و آن هنگامی بود که آدم به زمین آمد.
 - اولین کسی که نوحه خواند و گریست، چون او را به زمین فرستادند، به یاد بهشت و نعمتهای آن نوحه و گریه کرد.

- اولین کسی که لواط کرد^(۸) چون زمانی که به میان قوم لوط آمد خود را در اختیار آنان قرار داد تا با او لواط کنند.
- اولین کسی که دستور ساختن منجنیق را داد تا حضرت ابراهیم علیه السلام را با آن در آتش اندازند.
- اولین کسی که دستور ساختن حمام را در زمان حضرت سلیمان علیه السلام داد تا نظافت کنند.
- اولین کسی که ساختن نوره را در زمان حضرت سلیمان داد، برای این که موهای اضافی پای بلقیس پادشاه سبا را از زمین ببرند.^(۹)
- اولین کسی که دستور ساختن شیشه را داد تا حضرت سلیمان علیه السلام آن را روی خندق گذارد و بلقیس را آزمایش کند.^(۱۰)
- اولین کسی که دستور ساختن صابون را داد تا مردم بدن و لباس خود را بشویند.
- اولین کسی که دستور ساختن آسیاب را داد تا مردم گندم‌های خود را آرد کنند.
- اولین کسی که با ابوبکر بیعت کرد تا مردم را منحرف کند و از مسیر حق برگرداند.^(۱۱)
- اولین کسی که خدا را در آسمان‌ها پرستید.
- اولین کسی که عبادت و بندگی او، فرشتگان را به تعجب در آورد!
- اولین کسی که به خدای خود اعتراض کرد.
- اولین کسی که شبیه شدن به دیگران را مطرح و مردم را به آن تشویق کرد.^(۱۲)
- اولین کسی که که سحر و جادو کرد و آن دو را به مردم یاد داد.^(۱۳)
- اولین کسی که ساز درست کرد و خود، آن را نواخت.
- اولین کسی که برای زیبایی، زلف گذاشت.^(۱۴)
- اولین کسی که برای مخالفت با پیامبران ریش خود را تراشید.
- اولین کسی که برای مست شدن مردم، شراب درست کرد.
- اولین کسی که ساختن آلات لهو و لعب و موسیقی را به قابیل آموخت.
- اولین کسی که وقتی وارد جهنم می‌شود، خطبه می‌خواند.

- اولین کسی که مکر و حيله و خدعه نمود.
- اولین کسی که نقاشی کرد و چهره کشید. (۱۵)
- اولین کسی که آتش حسدش شعله ور شد. (۱۶)
- اولین کسی که به ناحق مخاصمه و جدال کرد.
- اولین کسی که خدای تعالی به او لعنت نمود (۱۷) و از ناراحتی فریاد کشید.
- اولین کسی که به خدا کفر ورزید. (۱۸)
- اولین کسی که گریه دروغی نمود. (۱۹)
- اولین کسی که عبادت و خلقت خود را ستود.
- اولین کسی که صورتهای مجسمه و بت را ساخت. (۲۰)
- اولین کسی که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل او را لعنت کردند.
- اولین کسی که از ترس ملائکه فرار کرد و خود را مخفی نمود.
- اولین کسی که دستور مساحقه داد. امام باقر علیه السلام فرمود: «وقتی خواسته ابلیس در قوم لوط عملی شد، خود را به صورت زن در آورد و سراغ زنان آمد و گفت: آیا مردان شما با هم لواط می کنند؟ در جواب گفتند: آری. دستور داد شما نیز با هم مساحقه کنید». (۲۱)

معنی شیطان

شیطان دو معنی دارد: یکی اصطلاحی، و آن همان معنایی است که بر سر زبان مردم است. وقتی کلمه شیطان گفته می شود، ذهن مردم متوجه آن ملعونی می شود که رو در روی خدا ایستاد و نافرمانی کرد و در برابر آدم علیه السلام سجده نکرد.

دیگری معنی لغوی آن است، شیطان از «شطش» و «شاطن» گرفته شده و هر دو به معنی پلید، خبیث، پست و موجودی سرکش، متمرّد و نافرمان به کار برده می شود. به عبارت دیگر، به هر چیز مرموز، مودی و آزار دهنده گفته می شود. هم چنین به

معنی منحرف و منحرف کنند، یاغی و طاغی، شریر و شرارت کننده، دور بودن و دور شدن از حق و حقیقت، دور شدن از رحمت و مغفرت الهی، بدخوی و سخت دل، بدجنس و بد ذات و ناپاک، هلاک شده و هلاک شونده آمده است. این معانی و صفات در انسان باشد یا در جن، در چهار پایان باشد یا وحوش، خزندگان و غیره همه این ها از معانی و مصادیق شیطان است.

و فرد شاخص آن، همان معنا و مفهوم اصطلاحی آن است که در میان مردم معروف و مشهور است و آن ابلیس و لشگریان و اعوان و انصار و یاوران او است. همان کسی که باعث بدبختی خود و آدم علیه السلام، باعث بیرون شدن خود و آدم علیه السلام از بهشت شد.

به میکرب هم شیطان می گویند

روایات فراوانی داریم که به موجودات ریز و زیان بخش (میکرب ها) هم شیطان گفته می شود. از آن دسته است:

۱. امیر المومنین علیه السلام فرمودند: از قسمت سوراخ شده و طرف دست گیره و قسمت شکسته کوزه و ظروف دیگر آب نخورید، زیرا شیطان روی دست گیره و قسمت سوراخ شده ظروف لانه می کند. (۲۲)

۲. نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده که ایشان فرمودند: از طرف دست گیره و قسمت شکسته کوزه آب نخورید که شیطان هم از آن جا آب می آشامد. (۲۳)

۳. از قول پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمودند: موهای شارب (سبیل) خود را بلند مگذارید، زیرا شیطان، آن را جای امن برای زندگی خویش قرار می دهد، و در آن جا مخفی و پنهان می گردد. (۲۴)

بعضی ها (سبیل) های خود را کوتاه نمی کنند، به طوری که وقت غذا خوردن و آشامیدن آب، با غذا تماس پیدا می کنند و آلوده می گردند و در اثر نفی کشیدن هم، موها مرطوب شده و جای مناسبی

برای رشد میکربها می‌شوند، آن گاه هنگام غذا خوردن میکروب همراه غذا بلعیده شده و مرض‌هایی ایجاد می‌کنند.

۴. نیز فرمودند: دستمال آلوده به گوشت را در خانه نگذارید که جایگاه شیطان است.^(۲۵) و همین میکرب‌ها بودند که حضرت ایوب علیه‌السلام را احاطه کرده و او را به فزع آوردند به طوری که با خدا مناجات کرد و گفت: خدایا! شیطان با بدن من تماس گرفته و مرا عذاب می‌دهد.^(۲۶) می‌توان گفت شیطان در روایات فوق و قول ایوب علیه‌السلام همان میکرب است.

خلقت شیطان

خداوند سه گونه موجود عاقل و با شعور آفریده: یک نوع در آسمان‌ها هستند که همان فرشتگان اند و از نور به وجود آمده‌اند که شهوت جنسی و خور و خواب و شهوات دیگر ندارند، گناه از آنان سر نمی‌زند، تسلیم محض پروردگار می‌باشند و یک لحظه نافرمانی او را نمی‌کنند، خلقت آنها جلوتر از جن و انس بوده.

نوع دیگر، انسان است که خداوند متعال او را با دو دست قدرت خود پدید آورد و ملائکه بر او سجده کردند و استاد آنان شد، هم عقل و هم شهوت در وجودش گذاشت، و از خاک و آب به وجود آمده است.^(۲۷)

نوع سوم، نژاد جن است که خداوند ایشان را از آتش بی‌دود (و باد) پدید آورد، و مثل انسان عقل و شهوت به آنها داده شده است. خلقت جن قبل از خلقت آدم و هم زمان با خلقت نسانس بوده است. خداوند درباره خلقت آنان چنین فرموده:

«وَالْجَانُ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلِ مَنْ نَارِ السَّمُومِ»

«ما طایفه جن را قبل از انسان از آتش گرم و سوزان - و شعله ور بدون دود - آفریدیم».^(۲۸)

همان طور که خداوند، نخست آدم علیه‌السلام را خلق نمود و همسرش «حوا» را بعد از او از جنس خودش آفرید، پدر جن‌ها هم

که «مارج» نام داشت از آتش و سپس همسرش «مارجه» را نیز از او خلق نمود. «مارج و مارجه» با هم ازدواج کردند «جان» متولد شد و فرزندان «جان» دو طایفه شدند، یک طایفه همان جن‌ها که در میان آنان، هم مؤمن پیدا می‌شود و هم کافر، طایفه دوم، شیاطین شدند که پدر بزرگشان «ابلیس» می‌باشد. ابلیس یکی از فرزندان جان است.

نام‌ها و صفات شیطان

برای شیطان اسامی و صفات متعددی ذکر شده و آنها از این قرارند:

۱. ابلیس، این کلمه‌ای است مفرد و دارای دو جمع (ابالیس و بالسه) از ماده بلی و ابلاس گرفته شده. معنای آن ناامیدی، مأیوس شدن از رحمت خدا، تحیر و سرگردانی، حزنی که از شدت یاس پیدا می‌شود، اندوه‌گین و سر در گریبان کردن، آمده ابلیس، کلمه عربی و اسم خاص است و معروف شده برای همان کسی که آدم را فریب داد و باعث بیرون شدن او و همسرش از بهشت گردید. و الان با تمام قدرت، خود ولشگریانش در کمین انسان‌های بی‌ایمان و سست‌عنصر، بلکه در کمین همه انسان‌ها بوده مگر بندگان مخلص، که از آنان مأیوس است. (۲۹)

ابلیس، موجودی است حقیقی و زنده، با شعور، مکلف، نامرئی و فریب‌کار، همان که از امر خدا سرپیچی نمود و هم اکنون هم مردم را اغوا می‌کند و بر انجام گناه و خلاف تشویق می‌نماید.

چهره ابلیس، چهره تکبر و عصیان، نخوت و تمرد، خودخواهی و خودمحوری و مظهر غرور و خود برتر بینی است.

لفظ ابلیس، به صورت مفرد، یازده بار در قرآن آمده که جز دو مورد بقیه مربوط به خلقت آدم علیه السلام است. از جمله:

«همانا شما آدمیان را بیافریدیم و سپس شکل دادیم و پس از آن به فرشتگان امر کردیم تا بر آدم سجده کنند، همه سجده کردند، جز ابلیس، که از سجده‌کنندگان نبود.» (۳۰)

«فرشتگان را فرمان دادیم که بر آدم سجده کنند، همه سجده کردند، جز ابلیس، که سرپیچی و تکبر نمود و از کافران گردید.» (۳۱)

«چون فرمان سجده بر آدم رسید، همگی اطاعت کردند جز ابلیس، که از سجده بر آدم امتناع ورزید. خداوند فرمود: ای ابلیس! چه شد تو را که با دیگران بر آدم سجده نکردی.» (۳۲)

«ابلیس گمان باطل خود را به صورت صدق و حقیقت، در نظر مردم جلوه داد تا جز گروه اندکی از اهل ایمان، همه او را تصدیق کردند و پیرو او شدند.» (۳۳)

«کافران و معبودان آنها (همگی) به رو، در آتش جهنم در آیند و با تمام سپاه و لشگریان ابلیس به دوزخ وارد گردند»، زیرا آنان پیروان او هستند. (۳۴)

و نیز در نهج البلاغه یازده مرتبه کلمه ابلیس آمده است: (۳۵)

چه تلبیس ابلیس منظور شد

ملائک پس سجده ماء مور شد

یکایک بدین سجده اقرار کرد

جز ابلیس کز سجده انکار کرد

به خود گفت من ز آتشم او ز خاک

گر از سجده روی از تو تابم چه باک

تکبر به سویش چه آورد روی

بشد طوقی از لعنتش در گلوی

۲. وسواس، به معنای چیز وسوسه گر، وسوسه کننده، کلامی که در باطن انسان می‌گذرد از درون خود انسان بجوشد یا شیطان و یا از کس دیگری- که از بیرون عامل آن شود وسواس گویند. وسواس در اصل صدای آهسته است که از به هم خوردن زینت آلات بر می‌خیزد و به هر صدای آهسته‌ای هم گفته می‌شود. معنای دیگر آن افکار بد و نامطلوب و مضری است که به ذهن انسان خطور می‌کند. یا با صدای آهسته به سوی چیزی دعوت کردن و مخفیانه در قلبی کسی نفوذ نمودن هم وسوسه نام دارد. کلمه و ماده وسواس در قرآن پنج بار استعمال شده:

«من شر الوسواس الخناس، الذی یوسوس فی صدور
الناس» (۳۶)

«فوسوس لهما الشیطان» (۳۷)

«فوسوس الیه الشیطان» (۳۸)

«و لقد خلقنا الانسان و نعلم ما یوسوس به نفسه» (۳۹)

۳. خناس، به معنای کنار رفتن، عقب گرد کردن و پنهان شدن است، چون هنگامی که انسان به یاد خدا بیفتد و نام او را ببرد، شیطان عقب گرد می کند. پنهان و مخفی می شود. این واژه نیز به چند اعتبار معنای خاصی پیدا می کند، مثلاً رجوع کردن و برگشتن به این اعتبار که انسان وقتی از خدا غافل شد و او را فراموش کرد، شیطان برای وسوسه و اغوانمودن بر می گردد. پنهان کاری، از این رو که انسان وجود وسوسه را کمتر حس می کند، و همه جا هست، با ظاهری می آید و خود را در لعابی از حق، در پوسته ای از راست در لباس عبادت و گمراهی در پوشش هدایت، جلوه گر می شود.

دشمنی داری چنین در سر خویش

مانع عقل است و خصم جان و کیش

یک نفس حمله کند چون سوسمار

پس به سوراخی گریزد در فرار

در دل او سوراخها دارد کنون

سر زهر سوراخ می آرد برون

که خدا آن دیو را خناس خواند

کو سر آن خارپشتک را بماند

می نهان گردد سر آن خارپشت

دم به دم از بیم صیاد درشت

تا چو فرصت یافت سر آرد برون

زین چنین مکرری شود مارش زبون (۴۰)

۴. رجیم، به معنای سنگسار کردن، سنگ زدن، سنگ زده شده، از روی گمان سخن گفتن، رانده شده از خیرات و رحمت خدا و جمع

فرشتگان آسمان، زده شده با سنگ‌های شهابی است و وقتی می‌خواهد به آسمان عروج کند ملائکه او را با سنگ‌های شهابی می‌زنند و بر می‌گردانند.

حضرت عبدالعظیم فرمود: از امام هادی علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: «(رجیم) یعنی رانده شده از مواضع خیر، هیچ مؤمنی رابه یاد نمی‌آورد مگر آن که بر او لعن نماید. در علم خدا گذشته است: هنگامی که حضرت مهدی (عج) قیام کند مؤمنی نیست مگر آن که شیطان را سنگ می‌زند.

از امام صادق علیه‌السلام می‌پرسند: چرا شیطان «(رجیم)» نامیده شده؟ حضرت فرمود: برای آن که او رجم و سنگسار می‌شود. عرض کردند: آیا به سبب رجم و سنگسار، او از بین می‌رود و یا اعضا و جوارحش شکسته و قطع می‌شود؟ آن حضرت فرمودند: خیر، بلکه از بین نمی‌رود، زیرا در علم خدا گذشته که شیطان در زمان قیام حضرت قائم رجم و سنگسار می‌شود.^(۴۱)

۵. عزازیل، این کلمه لغت «(عبری)» است و به معنی عزیز شده، کسی که در میان ملائکه عزیز و با احترام بوده، کسی که عزت و توانایی ظاهری داشته باشد. شیطان را از این دو عزازیل گفته‌اند که در میان ملائکه عزیز و با احترام و در عبادت خدا کوشا و سخت مقاوم بوده‌است.

تکبر عزازیل را خوار کرد

به زندان لعنت گرفتار کرد

و نیز عزازیل، نام بزی است که کفاره گناهان را بر او می‌گذارند و در وادی‌بایر و بی‌آب و علف‌رها می‌کنند تا کفاره گناهان قوم را به جایی نامعلوم ببرد.^(۴۲)

۶. حارث، در حدیث طولانی از امیر المومنین علیه‌السلام نقل شده که: از آن حضرت سؤال شد: اسم ابلیس در میان ملائکه آسمان چه بوده؟ آن حضرت فرمود: حارث.^(۴۳) و نیز در حدیث صافی از امام رضا علیه‌السلام نقل شده: نام او حارث بوده ولی ابلیس نامیده شد، زیرا از رحمت خدا مأیوس گردید.

۷. صاغر، یکی از صفات شیطان است. به معنای پست و ذلیل، ذلیل بودن

به واسطه رفتن عزت و حکومت و استقلال، از بین رفتن حیثیت و مقام و حقیر و زبون بودن و.....

بعد از آن که شیطان انسان را سجده نکرد و در مقابل خدا تکبر نمود، خداوند خطاب به او کرد و فرمود:

«فاخرج انک من الصاغرین.»

«از بهشت خارج شو، زیرا تو از افراد ذلیل و زبون و درمانده و پستی.» (۴۴)

به خاطر سجده نکردن از مقام عزت و بلندی به زیر افتادی و سرنگون شدی، نه این که سود نبردی، بلکه ضرر و زیان هم کردی.

۸ و ۹. مذئوم و مدموره،^(۴۵) یعنی ذلیلانه و با خواری رانده شده، راندن به قهر و غلبه، طرد کردن از رحمت، معیوب شده، ننگ عار و تمام این هادر باره شیطان صادق است، چون او را با خفت و خواری و با قهر و غلبه از بهشت بیرون کردند.

۱۰. مذموم، سرزنش شده، زیرا خداوند بعد از آن که شیطان سجده نکرد او را سرزنش کرده و خطاب نمود: چرا سجده نکردی؟ آیا کافر شدی یا از بلند مرتبه گان بودی؟^(۴۶)

۱۱. غوی، یعنی راه هلاکت را در پیش گرفتن، نومیدی از رحمت خدا، گمراه شدن و گمراه کردن، کاری جاهلانه که از اعتقاد نادرست و فاسد سرچشمه گرفته و جهل و نادانی که ناشی از غفلت باشد، از مقصد باز ماندن و به مقصد نرسیدن.

چون شیطان در آغاز خودش گمراه شد و بعدا حضرت آدم علیه السلام و اولاد او را گمراه نمود، و آن اعتقاد فاسد و نادرست خود را ظاهر کرد، از مقصد خودش باز ماند و از رحمت خدا ناامید شد.

۱۲. عفریت، یعنی قوی، پرزور، زیرک، گردش کش، و خبیث، اگر جن خبیث باشد همان را شیطان می گویند و یا اگر با داشتن خباثت و شرارت نیروی زیادی هم داشته باشد عفریت نامیده می شود. همان طور که در داستان حضرت سلیمان علیه السلام آمده، وقتی که حضرت فرمود: چه کسی تخت بلقیس را برای من می آورد؟ عفریتی از

جن گفت: من می آورم،^(۴۷) معلوم می شود که به اسم اعظم واقف بوده است، زیرا می خواست در یک مدت کمی تخت را که صدها کیلومتر

از آن جادور بود بیاورد.

۱۳ و ۱۴. مارد و مرید، که معنی هر دو تقریباً یکی است و به معنی شیطان سرکش و متمرّد، ظالم و عصیان گر، بی شخصیت اعم از انسان و جن و شیطان، عاری از خیر و نیکی و برکت و فایده و (شیطان مارد و شیطانا مریدا) در قرآن به همین معنی آمده است. (۴۸)

۱۵. شیشصبان، مرحوم علامه مجلسی می گوید: یکی از نامهای شیطان شیشصبان است و به بنی عباس هم بنوشیشصبان می گویند، زیرا شیطان در نطفه بعضی از آنها رسوخ کرده بود. (۴۹)

۱۶. ابومره ۱۷. ابوخلاف، ۱۸. ابولبین، ۱۹. ابیض، که او مردم را به خشم می آورد.

۲۰. وهار، به خواب مؤمنان می آید و آنان را اذیت می کند. (۵۰)

۲۱. ابولبینی، یکی از دختران ابلیس «لبینی» است و لقبی برای ابلیس است.

۲۲ و ۲۳. نائل، و ابوالجان است. (۵۱)